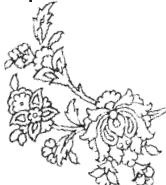


## سیماه دولتمردان در آینه‌ی آثار عبید

دکتر احمد ذاکری<sup>۱</sup>

دکتر خلیل فائزی<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲

### چکیده

تشکیل دولت عالی ترین مرحله‌ی تکامل جامعه‌ی پویاست و آن مهم‌ترین و پیچیده‌ترین نهادی است که بر اثر رشد هماهنگ دیگر نهادها و سازمان‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و به عنوان نهاد برتر مسئولیت دشوار هماهنگ سازی کلیه‌ی آنها را عهده‌دار می‌شود.

این نهاد مهم اجتماعی در عصر عبید یعنی سده‌ی هشتم هجری که قرن ریا، ستم و قرن زروزور بوده، چنان بی‌ثبات گشته که در آن هر روز یک سلطان و یک آیین و یک دستور حاکم بوده است. بنابراین در آن روزگار آشفته از تهاجم و چپاولگری مغولان و اعمال ناروای حکام و امراء محلی، عبید به عنوان یک مصلح اجتماعی آگاه و دردمدن، باریک بینانه و نازک گویانه با شهامت و مهارت، تازیانه‌ی انتقادش را در قالب طنز برپیکرنهاد حکومتی عصر که جاهل، ستمگر، مدیحه پسند، چاپلوس پرور، باج گیر، رشوه ستان و گرفتار انحرافات اخلاقی بوده، فرود آورده است.

از این رو، در این مقاله سعی بر این است که آن چه را که از نهاد حکومتی حاکم بر روزگار وی و آسیب‌های اجتماعی آن در آینه‌ی آثار پرچم دار طنز بر ما تابانده شده، بر طالبان علم و دانش و دوستداران مشتاق ایران زمین عرضه کنیم تا غبار از چهره‌ی حقیقی لطیفه پرداز هوشمند زدوده شود و ابتکار شیرین اما تندا و گزنده اش چراغ راه آیندگان باشد.

**واژه‌های کلیدی:** دولتمردان، عبید، امرا و سلاطین، وزرا، حاجبان، قاضیان

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، ایران.

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ارومیه، ایران. faezikhali@yahoo.com

## مقدمه

جامعه بدون دولت در عمل فاقد نیرو و قدرت لازم برای حفظ نظم و برقراری انضباط اجتماعی و همچنین اداره‌ی امور مختلف آن است و به نوعی در آن جامعه هر نوع مصیبت و بدعتی ممکن است دامن افراد را فراگیرد و اجتماع را به ابتذال و تباہی کشد.

برابر پژوهش‌های به عمل آمده «حکومت‌های ایرانی به طور عموم فردی، مطلقه، استبدادی و خود محور بوده‌اند و این امر تمامی قدرت‌های حاکمی را در بر می‌گیرد که از ایران و ایرانی در تمامی ادوار عمر مردم ایران بر کشور فرمان رانده‌اند» (شعبانی، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

عصر عبید نیز، نه تنها از این قاعده مستثنی نیست بلکه مصدق بارز آن است. چه بی ثباتی حکومت‌ها و تغییر سریع پادشاهی شرایطی ایجاد کرده بود که در آن توجه به احوال جامعه و غمخواری از رعیت و برقراری عدالت و ممانعت از ستم جائیان و زورمندان که در اصل از وظایف اصلی دولتمردان هر جامعه است در ظلمت نسیان و فراموشی فرو رفته بود و زمینه برای حکمرانی «چند تن خودکامه و مستبد [که] به نیروی سپاه و چوب و تیر و کمان و شمشیر و سنان و دیگر وسایل جنگی، اراده‌ی خود را بر مردم تحمیل کرده و جز بهره‌گیری و کامجویی خود هدفی نداشته‌اند» (حلبی، ۱۳۸۴: ۲۱۸) فراهم آمده بود به طوری که پادشاهان و سلاطین اگرچه اندک ولی به صورت مطلق و بی بازخواست بر مردم عصر خود حکومت می‌کردند. و چون پایه‌ی این گونه فرمانروایی‌ها بر استبداد بوده و پایه استبداد بر ترس، نتیجه‌ی ترس قهراً دروغ‌گویی و ریاکاری است، بنابراین هر کس دروغ‌گوtier بوده بیشتر تقرّب یافته، و نیز کارزارگویی از بالادستان بر فرودستان سرایت کرده و نتیجه این شده است که گند و فساد در همه‌ی شئون کشوری و لشکری، ملی و سیاسی و

فرهنگی و اقتصادی راه یافته» و کار به جایی رسیده است که به گفته‌ی عبید در رساله‌ی صد پند، مسخرگی و قوادی و دف زنی و غممازی و گواهی به دروغ دادن و دین به دنیا فروختن و کفران نعمت پیشه‌ی خود ساختن، لازمه‌ی عزیز گشتن در پیش بزرگان عصر و برخورداری از عمر شده است.

واضح است که در چنین جامعه‌ای «حاکمی عادل و حاجبی که با دیانت باشد و... درست صاحب دولت [نباید] طلبید». (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۷۰) زیرا در همچون جامعه‌ای «ناناصاف؛ حاکم اوقاف» «مشرف: دزد» «مستوفی: دزد افشار»، گرگ: سپاهی، «سپهسالار: انبار دزد» است و «عَسَس: آن که شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد». (عبیدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۰) و تنها کسی که حکم‌ش نافذ و قدرتش غالب بوده و به عبارتی کامل القواست پادشاه است و دیگران چاره‌ای جز تسلیم و سکوت و صدق الامیر ندارند. چه، «وزیر: لعنتی» و «صاحب منصب: دزد با شمشیر» است. (حلبی، ۱۳۸۴: ۲۲۰)

آنچه این مقاله سر واکاوی و نمایاندن آن را دارد پرده برداشتن از چهره‌ی مذموم سلاطین، وزرا، صاحبان دیوان، مستوفیان، قاضیان، محتسبان، و دیگر کارگزاران حکومتی است که در سده‌ی هشتم هجری با غصب مسند قدرت و زمینه سازی بازار هرج و مرج و ریاکاری و سالوسی و بی ثباتی اوضاع و تجاوز آشکار به مال و جان و ناموس مردم بی پناه و مظلوم کشور عزیzman ایران، عرصه را بر صاحبان اندیشه و مردم پاک و شریف تنگ کرده و سیاه ترین دوره‌ی تاریخ را رقم زده‌اند.

## ۱- پادشاهان و سلاطین

«در سلسله مراتب حکومتی کشور، حاکمان منطقه در مقام بالاترین پایگاه‌های قضایی جای می‌گرفتند با آن که دیوان عدالت و سازمان‌های احتساب و شرطه، به

صور مختلف و نامهای متعدد برقراری نظم در اجتماعات شهری و روستایی را عهده دار بودند با این حال اجرای حکم نهایی بر عهده‌ی حکام بود و قانوندانی آنان ضروری می‌نمود، به اضافه که اینان می‌توانستند خود به انشاء فرمان پردازند و براساس مصالحی که مسلم می‌نمود، قانون وضع کنند» (شعبانی، ۱۴۷: ۱۳۷۱)

در دوران زندگی عبید که همزمان با دوره‌ی فترت و حکومت امرای محلی آل اینجو، آل مظفر و آل جلایر بود سلاطین و ملوک طوایف «با فرزندکشی و پدر و برادر کشی و آشنا و بیگانه‌کشی برای رسیدن به قدرت بریکدیگر پیشی می‌گرفتند» (روح‌الامینی، ۱۳۷۵: ۱۱۷) به گونه‌ای که شاید بتوان گفت هیچ دوره‌ای تا این اندازه دستخوش دگرگونی‌های حکومتی و شاهد قساوت، رشت کاری و جور و ستم حکام و امرا و استیلای فقر و جهل و انحطاط اخلاقی و به قول حافظ «صعب روزی، بلعجب کاری پریشان عالمی» (حافظ، ۱۳۷۲: ۲۴۶) نبوده است.

بنابراین در چنین عصری عبید تیرانتقادش را به سوی سلاطین وقت نشانه رفته، در بیان خونخواری، غصب و ستمگری ایشان می‌گوید:

«پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند! ... چنگیزخان که امروزه به کوری اعدا در درک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان است تا هزاران هزار بی گناه را به تیغ بی دریغ از پای در نیاورد، پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت» (عبیدزادکانی، ۱۳۷۴: ۱۲۸، ۱۳۶ و ۱۳۷) البته اگرچه قلم عبید نسبت به شاعر هم عصرش، حافظ - که او نیز در انتقاد از این حاکمان ظالم دادسخن داده است - بی پرواتر و قالب نوشه‌هایش هم برای بیان رویدادهای اجتماعی و تاریخی از قالب سروده‌های وی یعنی غزل مناسب‌تر است اما باز عبید با آگاهی بر این که «زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد» (دهخدا، ۱۳۶۳: ۸۹۳) جانب احتیاط را رعایت کرده در ترسیم چهره‌ی خداوندان زروزور به ندرت از چهره‌های تاریخی معاصر خود نام می‌برد و اغلب ویژگی‌های

این دسته، به ویژه شاهان و سلاطین را، از پشت چهره‌ی تمثیلی نشان می‌دهد و حرف دل خود را از زبان دیگران می‌گوید.

به عنوان مثال رند قزوینی در انتقاد از بیداد حکام روزگار خویش از قول قاضی عضدالدین ایجی فقیه و محقق و مؤلف بزرگ عصر خویش آورده است:

«شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که: چونست که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می‌کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چندان از ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان به یاد می‌آید و نه از پیغمبر»

(عبدی زاکانی، ۱۳۸۷:۸۰)

و نیز، در مذمت تکبر و تفرعن و بالانشینی و جدایی حکام از مردم در حکایتی به غایت لطیف و پر طنز گوید:

«اعرابی‌ای را پیش خلیفه بودند. او را دید بر تخت نشسته و دیگران در زیر ایستاده. گفت: السلام عليك يا الله. گفت من الله نیسم. گفت: يا جبرئیل. گفت من جبرائیل نیstem. گفت: الله نیستی، جبرئیل نیستی، پس چرا بر آن بالا تنها نشسته ای؟ و تو نیز در زیر آی و در میان مردم بنشین» (عبدی، ۱۳۸۷:۱۷۴)

علاوه بر آن «محمود غزنوی در دست طنز عبدی تخته مشق بسیار مناسبی است که تمام نفرت و خصوصیت مردم ایران را نسبت به حکومت جابریگانگان، تازیانه وار بر یمین الدوله محمود بن سبکتگین که در نظر وی به حق مظہر خباثت و شرارت و رذالت و بی پیمانی و نابکاری و خلیفه چاکری است» (عبدی‌زاکانی، ۱۳۸۴:۵۸) فرود آورد.

در طنز عبدی، محمود مظہری از حکام مغول و فرمانروایان ستمگر روزگار خویش است که اغلب «قلتبان» و «دیوٹ» را به جای عناوین پرابهت ریایی که بر امرای روزگارش اطلاق می‌کردند، نسبت دهد، اما در حکایت ذیل رندانه آن رادیویت خوانده و گفته است :

«سلطان محمود سر به زانوی طلخک نهاده بود. گفت: تودیوثان را چه باشی؟

گفت: بالش» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۴۴)

و نیز تملق پرستی و چاپلوس پروری سلاطین زمان خود را نیز در چهره‌ی محمود ترسیم کرده، در نکوهش ایشان می‌آورد:

«سلطان محمود در حالت گرسنگی بادنجان بورانی پیش آوردند، خوشش آمد گفت: بادنجان طعامیست خوش. ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت. چون سیر شد، گفت: بادنجان سخت مضر چیزی است. ندیم باز در مضرت بادنجان مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت: ای مردک نه این زمان مدحش می‌گفتی: گفت من ندیم توام نه ندیم بادنجان، مرا چیزی می‌باید گفت: که تو را خوش آید نه بادنجان را» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۸۷)

در حکایتی دیگر نیز، ضمن اشاره به آداب روز عید که در آن بزرگان و سلاطین بر دیگران خلعت می‌بخشیده‌اند شاهان جامعه‌ی خویش را خرخوانده و از زبان طلخکی که به جای خلعت به او پالان داده بودند، آورده است: «ای بزرگان، عنایت سلطان در حق من بنده از اینجا معلوم کنید که شما همه را خلعت از خزانه فرمود دادن و جامه‌ی خاص از تن خود برکند و در من پوشانید» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

علاوه بر خود شاهان، فرزندان، پدران، زنان، کنیزان و محارم ایشان نیز از آماج تیر طنز عیید در امان نبوده‌اند به طوری که در داستان زیر فرزندان آنان را مایه‌ی بدبهختی و سیه روزی مردم دانسته و حکایت کرده است:

«زن طلخک فرزندی زاید. سلطان محمود اورا پرسید که: چه زاده است. گفت: از درویشان چه زاید جز پسری یا دختری؟ گفت: مگر از بزرگان چه زاید؟ گفت: ای خداوند چیزی زاید بی‌هنجرگوی و خانه برانداز». (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۳۶)  
عیید در نوادرالامثال نیز، سلطان رابه آتش تشییه کرده و سفارش نموده است که:

«السُّلْطَانُ كَالنَّارِ إِنْ بَاعَدَتْهَا بَطَلَ نَفْعُهَا وَ إِنْ قَارَبَتْهَا عَظُمَ ضَرُّهَا»

(عییدزاکانی، ۱۳۸۷:۳۰۵) – سلطان همانند آتش است اگر از آن دور باشی فایده‌ی آن باطل شود و اگر به آن نزدیک گردی زیان آن بزرگ باشد. چنان که سعدی هم در باب دوم گلستان در سیرت پادشاهان گوید «عمل پادشاه دوطرف دارد: امیدنان و بیم جان و خلاف رای خردمندان باشد بدان امید در این بیم افتادن» (سعدی، ۱۳۶۹، ۷۰) از میان خاندان‌های حکومتی عصر عیید، تنها نام سه خاندان بنواینجو، جلایریان و آل مظفر در آثار عیید به چشم می‌خورد، که از سلاطین و شاهان آنان نیز، فقط شاه شیخ ابواسحاق، شاه شجاع، و سلطان اویس جلایری مورد مدح و ستایش عیید قرار گرفته و به صفاتی چون سخاوت، شجاعت، عدالت و... متصرف شده‌اند.

هر چند به نظر می‌رسد ستایش آنان بیشتر برای دریافت صله و انعام بوده، والا وصف شاه شجاعی که «میل در چشم جهان بین» (حافظ، ۱۳۷۲: ۲۷۴) پدر کشیده و از ترس این که مبادا پسرش نیز، با او همان کند او را نیز از چشم سر محروم ساخته است از صاحبدل باریک بینی چون عیید مقبول نیست. گرچه شاید قسمتی از گفته‌های مبالغه آمیزش درباره‌ی شیخ ابواسحاق که حافظ هم از او به نیکی یاد کرده و سروده است: «راستی خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» (حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۴) درست باشد و وقتی می‌گوید:

«ابر دستت بر جهان باران رحمت ریخته برق تیغت در نهاد دشمنان آذر زده» (عییدزاکانی، ۱۳۸۴: ۱۶۵) در حقیقت هم شاه «عیاش و خوشگذرانی» (غنی، ۱۳۸۳: ۱۸۱) چون وی هم‌چون بذل و بخششی کرده باشد.

البته با توجه به وضعیت حاکم در دوره‌ی امیر مبارز الدین محمد که «مردی بسیار

سائنس، مدبّر، شجاع، قوى الاراده] اما [ خونریز، سفّاك، حريص و در امر دین اهل قشر و ظاهر پرسٰت و ریاکار و متظاهر به دینداری [بوده] و در طاعت و عبادت راه افراط می‌پیموده»، (غنى، ۱۳۸۳: ۲۰۷) ایام حکومت اینان به طور نسبی بهتر بوده است و علاوه بر امید انعام داشتن و مورد مذبور، شعر دوستی و ادیب پروری آنان نیز در مدرج ایشان عامل بوده است.

سخن آخر این که همچنان که در قصیده‌ی مشهور «موش گربه» به صورت تمثیلی آمده است متسفانه شاهان جامعه‌ی وی به خصوص شاهی چون امیر مبارز الدین محمد که می‌کوشید از فرشاهی و الهی (حکومت و دین) برخوردار باشد ولی صلاحیت آن را نداشت، «گربه‌ای بد فعل و عربده جوی و ماردنب و عقاب پیشانی و پراز مکروستان بوده» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۴: ۳۵۹) و با مردم به سان «ملک الموت» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۴: ۳۵۹) عمل کرده‌اند و هر وقت فرصت یافته‌اند بر مردم مظلوم و ستمدیده تاخته و در این کار خود، روز به روز هم بر حرص و ولعشان افزوده‌اند و به قول عیید قبل از توبه؛  
حال حرص‌ش شده فراوانا  
«سالی یک دانه می‌گرفت از ما  
این زمان پنج پنج می‌گیرد  
چون شده تائب و مسلمان»  
(عبيدزادکانی، ۱۳۸۴: ۳۶۱)

بنابراین عیید نه تنها امتناع از رویت خود آنان را سفارش کرده بلکه بدرفتاری در بانان آنها را هم مورد انتقاد قرار داده و در رساله‌ی صد پند آورده است:  
«گرد در پادشاهان مگردید و عطای ایشان را به لقای در بانان ایشان بخشید»  
(عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۲۶۵۸)

## ۲- وزیران

«وزارت از مهمترین پایگاه‌های سلطنتی و اساس همه‌ی پایگاه‌های پادشاهی است»

(ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۲)

کسی که عهده دار امور وزارت است، وزیر خوانده می‌شود و نقش وی در اداره امور مملکت به قدری حائز اهمیت است که غیاث الدین بن همام معروف به خواندمیر «تشیید قواعد خلافت و کامرانی و تمہید مبانی سلطنت و اداره امور مهم مملکت و رعیت پروری و عدالت گسترشی و کشورگشایی را بی وجود وزیری مدبر و صافی ضمیر ناممکن می‌داند» (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۲۹ و ۳۰) و بالاتر از آن داشتن وزیر مورد توجه انبیای الهی نیز، واقع شده، به طوری که حضرت موسی (ع) [خطاب به خداوند متعال می‌فرماید]: «واجعل لى وزيراً من اهلى هرون اخي» (طه، ۲۹ و ۳۰) اگرچه به طور معمول وزرا را مستقیماً خود سلاطین و پادشاهان بر می‌گزینند اما بی‌شک درایت و کارданی آنان در انتخاب ایشان به امر وزارت بی‌تأثیر نبوده است. بنابر اقتضا، وزرا با اقتدار دیگر جامعه بیشتر سروکار داشتند لذا نقش اجتماعی آنان در ادبیات فارسی که تاریخ واقعی ملت است دقیق‌تر نشان داده شده است.

در دوره‌ی مورد نظر ما، برای وزیران بیشتر از اصطلاح «خواجه» استفاده شده نظیر خواجه عمادالدین محمود کرمانی، خواجه علاء الدین محمد و خواجه رکن الدین عمید‌الملک از وزرای شاه شیخ ابواسحاق و خواجه تاج الدین عراقی و خواجه برهان الدین از وزرای امیر مبارز الدین محمد و خواجه قوام الدین صاحب عیار، خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمان شاه از وزرای شاه شجاع و...

لغظ خواجه «لقبی بوده است که به صدور و بزرگان، اعم از وزیران و سایر دیوانیان و بازاریان بزرگ و دارندگان قدرت و مکنت، می‌داده‌اند» (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۳۲۷) شاعر هم عصر عبید، لسان الغیب به مناسبت نقش و پایگاه اجتماعی و نفوذ شخصیتی وزیران جلال‌الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع، را به آصف بن برخیا و شاه دوران را به حضرت سلیمان تشییه کرده و در مدح آنان سروده است:

«آصف عهد زمان، جان جهان تورانشاه که در این مزرعه جزدانه‌ی خیرات نکاشت»  
(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۷۱)

اما عبید در آثارش که قسمت عمده‌ی آن نیز، مربوط به اشعار وی می‌باشد بیشتر به مدح مبالغه آمیز رکن الدین عمیدالملک وزیر شاه شیخ ابواسحاق که از «اهل فضل و شعر و ادب بود» (غنى، ۱۳۸۳: ۱۳۶) پرداخت و مانند شاعران اغراق گوی گذشته و هم عصر خود ماه را چاکر و خورشید را غلام او شمرده و او را خداوند دل حاتم و هم مرتبه‌ی دارا و.. دانسته و گفته است :

«رکن دین خواجهی مه چاکرو خورشید غلام که دل و مرتبه‌ی حاتم و دارا دارد  
در جهان همسر و همتاش نه بودست و نه هست  
به خدایی که نه انباز و نه همتا دارد...»  
(عییدزادکانی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

البته از دقت در این چکامه‌ها معلوم می‌گردد که اگرچه اکثریت وزرا خواه در دستگاه خلفا و خواه در دربار سلاطین، تجاوز به حقوق عمومی، و دستبرد به خزانه‌ی مملکت و ظلم و بیدادگری را امری مباح و عادی می‌شمردند» (راوندی، ۱۳۶۷: ج ۴، ۳۲۱) اما رکن الدین عمیدالملک وزیر، وضعیت نسبتاً متفاوتی داشته است.

وزیر دیگری که عبید از او یاد کرده، خواجه علاءالدین محمد است که نام او در اشعار عبید فقط در یک قصیده که از نغزترین و طنز آمیزترین سروده‌های عبید و در شکایت از قرض است یاد شده،

«مردم به عیش خوشدل و من در بالای قرض هریک به کاروباری و من مبتلای قرض ...  
خواجه علاء دولت دین آن که جز کفش هرگز کسی ندید به گیتی سزای قرض»  
(حلبی، ۱۳۸۴: ۸۹)

اما از میان رسالات خود، رساله‌ی نوادرالامثال را به وی تقدیم کرده و در مقدمه‌ی آن آورده است:

«وَمَطْمَحُ نظرِي فِي ذلِكَ التَّأْلِيفِ أَن يُجَدَّدَ ذِكْرِي فِي عَالِيِّجَنَابِ الْمَخْدُومِ.. مَلِكَ الْوَزَرَاءِ فِي الْعَالَمِ كَفِيلِ مَصَالِحِ اطْوَارِ الْأَمَمِ... عَلَاءُ الْحَقِّ وَالدِّينِ مُحَمَّدُ عَضْدُ السَّلَاطِينِ وَمُغْيِثُ الْمُظْلَومِينِ.. ».» (عَبِيدُزَّاكَانِي، ۱۳۸۷: ۲۸۲ و ۲۸۳)

علاوه بر موارد مذکور، عبید در رساله‌ی دلگشا نیز، با نام مستعار به شوخی و طنز از او یاد کرده، می‌گوید:

«در مازندران علاء نام حاکی بود سخت ظالم، خشکسالی روی نمود. مردم به استسقاء بیرون رفتند. چون از نماز فارغ شدند، امام بر منبر دست به دعا برداشته، گفته: اللَّهُمَّ ادفع عَنَا الْبَلَاءَ وَالْوَبَاءَ وَالْعَلَاءَ» (همان، ۹۰ و ۹۱)

که البته به نظر می‌رسد در ترسیم چهره‌ی ناپسند و ظالمانه‌ی وزیر مذکور، به جهت ترس از عواقب سخن انتقاد آمیز و نیش دار خود از اسم او فقط به «علاء» اکتفا کرده و نام ولایت مورد حکومت وی را نیز به جای خراسان، مازندران نامیده دیگر آن که مساله را از قول امام جماعت نقل کرده است. تا از گزند روزگار و خشم وزیر در امان ماند. ناگفته نماند که در کلیات عبیدزاكاني به تصحیح پرویز اتابکی در قصیده‌ی شکایت از قرض عبید که قبل از آن ذکر شد به جای «علاء»، «عماد» آمده که در آن صورت منظور خواجه عمادالدین محمود کرمانی وزیر شاه شیخ ابواسحاق است که مورد مدح حافظ نیز واقع شد است، در غیر این صورت این شوخ طبع آگاه در اشعار خود به غیر از آن دو وزیر هم عصر خود از دیگران یادی نکرده، که شاید از جمله دلایل آن انتقاد کردن از آنها و عملکردشان تحت عنوان اکابر و بزرگان زمان، جهت مصون ماندن از زهر خشم ایشان بوده است و الٰا به هیچ وجه نپرداختن به فسوق و فجور و ظلم و بی عدالتی آنها دلیل پاکدامنی آنها در آن جامعه‌ی بیمار نیست. اگرچه شاید در بین این گروه به جهت فضل و کمالاتی که بعضی از آنها از جمله یادشده‌گان داشته‌اند، شاید این انحرافات که مشکل عمدی عصر عبید بوده، کم رنگ بوده است.

در خور ذکر است که در حکایات فارسی عبید، از وزیر سعید خواجه رشیدالدین فضل الله که در زمان غازان خان و اولجایتو و اوایل سلطنت ابوسعید بهادر شغل وزارت داشته و سرانجام به ابرام و کارشکنی خواجه علیشاه وزیر دیگر ابوسعید در سال ۷۱۸ «آن وزیر فاضل یگانه را به سن ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز دو نیمه کرده» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۲۸) و به طرز فجیعی کشته‌اند و نیز از فرزند وی خواجه غیاث الدین محمد که «ابوسعید وزارت خود را به پاداش خدمات خواجه رشید به او واگذشت» (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۳۳۵) یاد شده است اما از آن حکایات جز خدمتگزاری غلامان ترک تازه رو بر ایشان و یهودی بودن و نزدیک بودن آنها با مردم و شوخی کردن ایشان با مشایخ و عارفان مشهور عصر خود نکته‌ی اجتماعی خاصی عاید نمی‌گردد. سخن آخر این که شاید بتوان گفت: عبید سیمای واقعی وزیران سده‌ی هشتم را در فصل پنجم از رساله‌ی تعریفات تحت عنوان «در خواجگان و عادات ایشان» نشان داده است که بدون اشاره به فرد خاصی از وزرا و خواجگان در کل آنها را لاف زن، خویشتن ستای، خودنما، بی شرم و حیا، توخالی، بیهوده سخن، بخیل، حریص، لئیم، حسود، خسیس و بی انصاف خوانده و مکر و حیله و زروگویی بر ضعیفان و ریا بر قدر تمدنان و سلاطین و نفاق در عمل و دروغ در سخن را از عادات و به طنز و کنایه خارش در بدن را از امراض آنها دانسته و آورده است:

«اللاف و الواقحه : مايهی خواجگان

الهیچ: وجودشان

المجوّف: تواضعشان

الگزاف و السَّفَه: سخن‌شان

اللؤم و الحرص و البخل و الحَسْدُ: اخلاقشان

الابله : آنکه برایشان امید خیر دارد.

## الکور بخت و المنحوس: ملازم ایشان

المکر و الزور و الرياء و النفاق و الكذب: عادات اکابر

الحکه : مرض اکابر» (عییدزادکانی، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۱۳)

در رساله‌ی صد پند نیز، سفارش کرده که «خواجگان و بزرگان بی مروت را به

ریش تیزید» (عییدزادکانی، ۱۳۸۷: ۲۶۵)

## ۳- حاجبان:

سال‌های اول بعد از ظهرور اسلام راندن ارباب حوایج از درگاه خلیفه جایز نبود و هیچ کس عهده‌دار انجام چنین کاری نبود، ولی بعد از تبدیل خلافت به پادشاهی، رسوم و القاب دارالسلطنه در دارالخلافه رایج شد که از جمله‌ی نخستین آنها، بستن درگاه به روی عامه‌ی مردم از ترس جان خود و یا برای جلوگیری از ازدحام و پرداختن به مهمات امور بود.

«از این رو برای ممانعت از ورود عامه به درگاه، کسی را بدین سمت گماشتند و وی را حاجب خواندند» (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۴۵۵)

با توجه به اهمیت نقش حاجبان در صیانت از جان سلاطین و سامان دهی امور دربار، در دوره‌های بعد، این شغل از مشاغل درباری به قدری مورد توجه واقع شد که خواجه نظام الملک در فصل بیست و هفتم از سیرالملوک در ترتیب غلامان سرای و نحوه‌ی رسیدن به مقام حاجبی گوید: «چنان که غلامی را بخریدندی یک سال او را پیاده در رکاب خدمت فرمودندی... آنگاه او را اسبکی ترکی فرمودند... سوم سال او را قراچوری دادندی تا بر میان بستی .. و سال هشتم خیمگکی یک سری شانزده میخی بدادندی و سه غلامک نوخریده را در خیل او کردندی و او را و شاق باشی لقب دادندی، همچنین هر سالی جامه و تجمّل و خیل و مرتبت او می‌افزودندی تا خیلباشی

شدی، پس همچنین حاجب شدی» (نظم الملک، ۱۳۸۴: ۱۵۹ و ۱۶۰)

بنابراین دارندگان این مقام دیوانی- لشکری که در واقع پرده داران و نگهبانان ویژه‌ی درگاه سلطان به حساب می‌آمدند که از قدرت و نفوذ خاصی برخوردار بودند به طوری که در نوشتۀ‌های گذشتگان به خصوص در تاریخ بیهقی نام آنها مکرر به کاررفته و از نقش آفرینی آنان صحبت شده است.

عبيد در رساله‌ی صد پند خود از این گروه از دولتمردان جامعه‌ی خود نیز، یاد کرده و در بیان حال ایشان آورده است:

«حاجبی که با دیانت باشد در این روزگار مطلبید» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

#### ۴- ندیمان:

ندیمان که همنشینان و ملازمان امرا و سلاطین بودند، به استناد آثار عبيد اهل تظاهر و ریا بوده‌اند. و همچنان که در بحث پادشاهان در چهره‌ی تمثیلی ندیم سلطان محمود اشاره شد، اینان مطابق میل امرا صحبت کرده و علت دوگانه گویی خود را هم این گونه توجیه می‌کرده‌اند که ما ندیم سلطانیم و لا غیر.

علاوه بر مورد مذکور، عبيد در رساله‌ی تعریفات نیز، آنها را مصدق بارز «صدق الامیر» دانسته و گفته است: «الندیم: خوشامد گو» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

#### ۵- ایلچیان :

ایلچیان که از شاغلان در دیوان برید بودند در معرفی آنها آمده است: «ایلچی: سفیر، فرستاده‌ای که از کشوری به کشور دیگر می‌رفت یا برای امور مختلف مملکتی به ولایات سفر می‌کرد» (شریک امین، ۱۳۵۷: ۴۵) این واژه به طور دقیق در معنی مذکور، در ایات ذیل از قصیده‌ی موش و گربه به

کار رفته است:

«موشکی بود ایلچی ز قدیم  
نرم نرمک به گربه حالی کرد  
شد روانه به شهر کرمانا  
که منم ایلچی ز شاهانا...»  
(عییدزاکانی، ۱۳۸۴: ۳۶۲)

منتقد اجتماعی زبردست سده‌ی هشتم، ایشان را غارت گر دانسته و در رساله‌ی تعریفات آورده است: «النهاب : ایلچی» (عییدزاکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

از میان ایلچیان کسانی بودند که به جهت ماموریت‌های ویژه‌ای که داشتند نامه‌ها را به سرعت تمام به مقصد مورد نظر می‌رساندند که در اصطلاح رایج آن زمان به زبان ترکی آنها را «چارپارایچلی» می‌نامیدند که معادل «پیک بادپای» فارسی است.

در ضمن حکایتی آمده است: «نجاری زنی بخواست بعد از سه ماه پسری بیاورد. از پدرش پرسیدند: این پسر را چه نام نهیم؟ گفت: چون نه ماهه را به سه ماه آمده است او را چاپارایلچی نام باید کرد». (عییدزاکانی، ۱۳۸۷: ۸۶)

شایان ذکر است که ایلچیان در عصر مغولان علاوه بر آنکه به عنوان مامور صلح در بین قبایل و طوایف مغول و ترک عمل می‌کردند «برحسب استدعای متظلمان و شاکیان از جانب خان، به ولایات رفته و به دعاوی مردم و رفع ظلم از آنها نیز اقدام می‌کردند [اما] چون خود آنها علوفة و علیق خود را در بین راه از مردم می‌گرفته‌اند، گاه وجود آنها سبب مزید شکایت می‌شده است» (راوندی، ۱۳۶۷: ج ۴، ۴۷۱)

## ۶- صاحبان دیوان :

صاحبان دیوان به عنوان «عهده‌دار عایدات مملکت» (دهخدا، ۱۳۷۳، ۱۳۰۱۹/۹) «در هر ولایت حاکم کشوری به شمار می‌آمدند و رئیس کلیه‌ی صاحب منصبان ولایتی بودند» (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۷۶)

صاحبان دیوان در عصر عبید، هرگونه ستمی را در حق زیردستان و مردم مظلوم ورنجیده‌ی ایران روا می‌دانستند به طوری که نازک گوی سده‌ی هشتم در جواب بازخواست خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان از پهلوان عوض که از سفر لرستان برای او به جای سگ تازی، گوش دراز و دم باریک و شکم لاغر باشد سگ بازاری آورده بود، از زبان وی گوید: «من دم و گوش نمی‌دانم اگر پنج روز این سگان در خانه‌ی خواجه باشند، از گرسنگی شکم چنان لاغر شوند که از حلقه‌ی انگشتی بجهند» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶)

بعدها کلمه‌ی «مستوفی» جای آن را گرفت و امروز وزارت دارایی و سازمان برنامه و بودجه و حسابداری وزارت‌خانه‌ها جایگزین آن مقام شده است. در ضمن مقرری و مستمری دانشمندان و شاعران را نیز صاحب دیوان پرداخت می‌کرد.

نقش آنان را در اشاره‌ها و اعتراض‌های حافظ هم می‌توان دید:

«صاحب دیوان ماگویی نمی‌داند حساب کاندرين طغراشان جسته الله نیست»  
(حافظ، ۹۶: ۱۳۷۱)

#### ۷- مستوفیان :

مستوفی که در اصطلاح دیوانی «سردفتر اهل دیوان را گویند که از دیگر محاسبان حساب گیرد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۱۲، ۱۸۴۱) به عنوان محاسب عواید مالیاتی در جامعه‌ی عبید به عنوان شریک دزد و رفیق قافله عمل می‌کرده است، به طوری که عبید در تعریفات گوید: «المستوفی: دزد افسار» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

#### ۸- بیتکچی :

بیتکچی که دایره المعارف فارسی به عنوان «رئیس مستوفیان» به سرپرستی مصاحب، (۱۳۸۳: ج ۱، ۴۸۳) و در فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران

مغول به معنی محاسب، حسابرس و منشی جمع و خرج خوانده شده، در رساله‌ی تعریفات به عنوان شغال صفتان روزگار از ایشان یاد شده و آمده است:

«الشغال، بیتکچی» (عییدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

#### ۹- قاضیان

«در اصطلاح فقه کسی را که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع فصل خصوصت نماید قاضی گویند» (انوری، ۱۳۵۵: ۲۰۰)

در جوامع مختلف حکم و فتوای اجرای قوانین حقوقی و جنایی و تعیین «حدود» و «تعزیرات» شرعی و نظم و نسق جامعه از سوی قاضیان صادر می‌گردد. لذا منصب قضا یکی از پایگاه‌های مهم حکومتی به شمار می‌آید و سلامت آن که به اصطلاح امروزی وزارت دادگستری نامیده می‌شود موجب سلامت جامعه می‌شود، چه همگان اعم از عامه‌ی مردم و خواص برای رفع اختلاف و احراق حقوق خود از مراجعه بدان ناگزیرند.

«خلفا در صدر اسلام به تن خویش آن را عهد دار می‌شدند» (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ۴۲۳/۱) اما از زمان خلیفه‌ی دوم به تدریج داوری را به دیگران هم واگذار کردند.

بعد از تبدیل شدن امر خلافت به سلطنت، قاضیان از سوی پادشاه تعیین می‌شدند و حقوق ماهیانه‌ی خود را نیز از حکومت دریافت می‌کردند.

در جامعه‌ی عیید، آنگونه که در دیوان شاعر هم عصر وی نیز آمده، ایشان از موقعیت و نفوذ خاصی برخوردار بودند. لذا برای حفظ مقام و منزلت خود از ریا و دورویی و تظاهر دریغ نمی‌ورزیدند. تا به رغم کارهای زشت و خلاف شرع و داوری‌های ناعادلانه، بتوانند همچنان موقعیت خود را حفظ نمایند.

حافظ در وفاحت رفتار قاضیان روزگار خویش گوید:

«احوال شیخ و قاضی و شرب اليهودشان  
کردم سوال صبحدم از پیر می فروش  
درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش»  
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۶۹)

عیید به عنوان یک مصلح دردمد و منتقد اجتماعی بی‌پروا در آن جامعه‌ی سفله سالار، زجر روحی خود را در زیر نقاب خنده و هزل چنان با ظرافت بیان می کند که می‌توان ادعا کرد، هیچ کس تا به حال نتوانسته آن گونه تازیانه‌ی انتقادش را برپیکر مجرمان روزگارش فرود آورد اما همچنان در امان ماند.

ایشان در رساله‌ی تعریفات «آن کس را که هرگز روی قاضی نبیند نیک بخت دانسته» (عییدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۰۵) و می‌گوید: «قاضی کسی است که همه او رانفرین می‌کنند و به سبب ظلم و نامردی‌های او ریختن خونش حلال و خوردن و نوشیدن آن خوشگوار است. و نایب قاضی ایمان ندارد، وکیل قاضی حق را باطل می‌گرداند شاهد قاضی هم کسی است که هرگز راست نمی‌گوید» (عیید، ۱۳۸۷: ۲۰۱ و ۲۰۲) وی در ادامه‌ی همان بحث مدعی شده که قاضیان روزگارش به جهت این که خوردن مال یتیمان و اموال وقفی را از هر چیزی مباح‌تر می‌دانند و اغلب مال حلال نمی‌خورند لذا بهشت را هرگز نخواهند دید. همچنین یاران ایشان را به رشوه‌گیری متهم کرده و گفته است:

«اصحاب القاضی: جماعتی که گواهی به سلف فروشنده» (عیید، ۱۳۸۷: ۲۰۲)  
عیید خویشان قاضی را تیره روزگار و شوربخت دانسته و همنشینان او را زرجوری و مال پرسست خوانده و در بیان حرص و طمعی که دامنگیر قاضی نمایان روزگارش شده بود آورده است: «چشم قاضی» ظرفی که به هیچ پر نشود» (عیید، ۱۳۸۷: ۲۰۴) البته نیش انتقاد او در مورد قاضی نمایان جامعه‌ی بیمارش به همین جا ختم نمی‌شود بلکه در داستان‌های خود نیز، تازیانه‌ی برخاسته از طبع لطیف خود را بر

تن آنها می‌کوید و به «ساده بازی، زن بارگی، رشوت خواری، هواخواهی بزرگان و دولتمردان، زیرپاگداشتن اصول قضایی و قوانین انسانی، تحت تاثیر قرار گرفتن در برابر زیبایی زن و شکست ایشان در برابر هشیاری مردم» (حلبی، ۱۳۸۴: ۱۰۷) می‌پردازد. (حکایات مذکور را می‌توان در صفحات ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳ و ۱۷۸ از رساله‌ی دلگشا به تصحیح دکتر علی اصغر حلبی، چاپ دوم ملاحظه کرد)

عبيد در رساله‌ی صد پند از شراب خواری و تزویر و رشوه ستانی قاضی نمایان روزگارش پرده برداشته و آورده است:

«طعام و شراب تنها مخورید که این شیوه کارقاضیان و جهودان باشد» (عییدزاکانی، ۱۳۸۷: ۲۶۹) و همچنین از تزویر قاضیان... ایمن مباشد» (عیید، ۱۳۸۷: ۲۷۴) و «قاضی که رشوت نستاند... در این روزگار مطلبید» (عیید، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

سخن آخر این که، صریح گوی تندزبان گزنده‌ترین نیش انتقادی خود را در باب ششم اخلاق‌الاشراف بر پیکر قاضی نمایان سده‌ی هشتم وارد کرده و در عبارتی کنایه آمیز ضمن بر شمردن تمام صفات مذموم ایشان، آنان را قلتیان نامیده و نوشته است:

«و قاضیان و اتیاع ایشان به واسطه‌ی این که به عصیان و تزویر و مکر و تلبیس و حرام خواری و ظلم و بهتان و نکته‌گیری و گواهی به دروغ و حرص و ابطال حقوق مسلمانان و طمع و حیلت و افساد در میان خلق و بی شرمی و اخذ رشوت موصوف بوده و در دیویث هم این خصال مجبول است پس میان ایشان جنسیت کلی تواند بود» (عییدزاکانی، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۸۰)

البته واضح است که به هیچ وجه روی سخن عبيد با قاضیان پاکدامن و عدالت گسترشی که نظم و انضباط و آسایش و آرامش جامعه مديون فقاہت عالمانه و خداپسندانه‌ی ایشان است نیست و فقط طرف خطاب او قاضی نماهای است که «در

مقام قضاوت، علم و انصاف خود را به بستویی روغن فروخته» (پارسا نسب، ۱۳۸۷: ۱۸۰) و حق را باطل و باطل را موجّه نشان می‌داده‌اند.

#### ۱۰- ناییان

نایب در لغت نامه‌ی دهخدا به معنی «وکیل»، «جانشین»، «قائم مقام»، «خلیفه»، «گماشته» و کسی که کار دیگری را انجام دهد آمده است که جمع آن ناییان می‌باشد و منظور از ناییان که امروزه بیشتر آن را «معاون»، «قائم مقام» یا «جانشین» می‌خوانند کسانی بوده‌اند که در غیاب سران ملک و دیوانیان اعم از وزیران، صاحبان دیوان‌ها، حاجبان، قاضیان، شحنگان و غیره کار آنها را عهده داربودند، اغلب موقعیت خوبی داشته و جزو خداوندان زر و زور به حساب می‌آمده‌اند.

در بیان ستمگری ناییان (عاملان و محاسبان) عصر عبید همین بس که، در حکایتی آمده است:

«دهقانی در اصفهان به درخانه‌ی خواجه بهاءالدین صاحب دیوان رفت. با خواجه سرا گفت که: با خواجه بگوی که خدابیرون نشسته است و با توکاری دارد. با خواجه بگفت: به احضار او اشارت کرد. چون در آمد، پرسید که: تو خدایی، گفت: آری. گفت: چگونه؟ گفت: حال آنکه، من پیش از این، ده خدا، باغ خدا و خانه خدا بودم نواب تو، ده و باغ و خانه از من به ظلم بستند، خداماند!» (عیلذکارانی، ۱۳۸۷: ۱۱۶)

#### ۱۱- تمغاچیان :

در فرهنگ لغت فارسی معین تمغاچی به معنی «کسی که به مال التجاره، پس از وصول مالیات و عوارض، مهر و علامت مخصوص می‌زده» (معین، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۱۴۱) آمده است.

در آینه‌ی آثار عبید، از آنجایی که تمغایچی بی مروت روزگارش خرگوش را دراز گوش نوشت و برآن عوارض به نرخ خر می‌بندد (رجوع شود به حکایت صص ۵۹ و ۵۸ از همان رساله‌ی دلگشا) در تعریفات قتل او را لازم شمرده و آورده است:

«الواجب القتل: تمغایچی شهر» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

#### ۱۲- حاکمان اوقاف:

عبيدحاکم اوقاف را که کارش رسیدگی به مساجد و اراضی و اموال موقوفه بوده، نالنصاف دانسته و نوشته است: «النا انصاف: حاکم اوقاف» (عبيدزادکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

#### ۱۳- محاسبان:

از جمله دیوان‌هایی که در طول قرون متتمادی در کنار سایر دیوان‌ها وجود داشته، دیوان احتساب یا سازمان شهرداری و شهربانی بوده است که «به وضع عمومی بازار نظارت می‌کرد و از کم فروشی و گران فروشی جلوگیری می‌نمود و نمی‌گذاشت کالاهای فاسد یا تقلیبی بفروشند و علاوه بر این، حفظ امنیت و آرامش شهر را نیز به عهده داشت، و مراقب بود که مردم از خوردن مشروبات الکلی خودداری کنند و در معاملات و مرافعات، مزاحم یکدیگر نشوند و عملی خلاف شرع و عرف انجام ندهند» (راوندی، ۱۳۶۷: ۵۵۷ / ۴) و «آن که عمل حسبة به او تفویض می‌شده محاسب نام داشته است». (ماهیار، ۱۳۸۵: ۱۴۵) خواجه نظام الملک در ضرورت آن گوید: «به هر شهری محاسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخ‌ها راست می‌دارد..» و امر به معروف و نهی از منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند، که یکی از قاعده‌ی مملکت و نتیجه‌ی عدل این است» (نظام الملک، ۱۳۸۴: ۶۳ و ۶۴) ابوحامد غزالی نیز برای محاسب داشتن سه خصلت را لازم می‌شمارد: «علم، تامنکر

از معروف بازشناسد، ورع تا کار به غرض نکند، خلق نیکو تا چون او را برنجانند

برخشم خویش غلبه کند و خدا را فراموش نکند» (غزالی، ۱۳۷۰: ۴۰۳)

اما با وجود همه‌ی این تاکیدات مثل دوره‌های قبل، اینان به جهت داشتن قدرت و مکنت، به هر بهانه‌ای مردم را مورد آزار و اذیت قرار داده، تجاوز به جان و مال و ناموس مردم و انجام انواع کارهای خلاف شرع و عرف را برخود روا می‌داشته‌اند لذا حافظ، شاعر هم عصر عبید، مانند پیشینیان خود از جمله ناصر خسرو، سعدی و مولوی زبان انتقاد گشوده و در رسوایی آنان سروده است:

«می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کند» (حافظ، ۱۳۷۲: ۱۴۰)

همچنین امیر مبارز الدین را به جهت سختگیری‌ها و ظاهر فربی‌هایش محتسب خوانده و گفته است:

«اگر چه باده فرح بخشن و باد گل بیزاست به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است» (حافظ، ۱۳۷۲: ۸۵)

بنابراین با دیدن اعمالی نظری آن چه که در کلام حافظ و عبید بدان پرداخته شد عبید در رساله تعریفات ایشان را لائق جهنّمی بودن دانسته و گفته است: «المحتسب: دوزخی» (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

#### ۱۴- عوانان (سرهنگان):

عونان به عنوان «مأمور اجرای دیوان و حسبت» (معین، ۱۳۷۱: ۲۲۶۳/۲) اگر چه از ضعفای ظالمان به شمار می‌آمدند اما ظاهراً از ظلم و ستم به مردم، لحظه‌ای دست بر نمی‌داشته‌اند تا جایی که عارف بزرگی چون مولانا، در داستان نخچیران و شیر، شیر را که در آن داستان مظہر ظلم و ستم است عوان می‌خوانند و از زبان وحوش به

خرگوش که شیر را در چاه افکنده می‌گوید:

آن عوان را چون بماليدي به مكر  
«بازگو تا چون سگاليدى به مكر»  
(مولوي، ۱۳۸۳: ۶۷)

عبيد نيز ناقوس رسوايي آنان را در رساله‌ي صد پند اين گونه به صدا در مى آورد:  
«دخلت عوانان مخواهيد و اگر بى اختيار پيوندي با آن جماعت اتفاق افتاد عروس را  
به... سوبريد تا گوهر بد به بار نياورد و فرزندان گدا و سالوس و مزور و پدر و مادر  
آزار از ايشان در وجود نيايد.» (عبيد زakanی، ۱۳۸۷: ۲۶۷)

### ۱۵- شحنگان:

شحننه که آن را کوتوال و حاكم نيز گويند کسی بوده که «پادشاه برای ضبط کارها  
و سياست مردم در شهر نصب می‌کرد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۹/۱۲۵۰۱)  
چنان که در آينه آثار ادب فارسي انعکاس يافته، متأسفانه تعداد كثيري از اينان به  
مردم آزادی پرداخته و در حق مردم ستم‌ها روا داشته‌اند به طوری که شيخ اجل سعدی  
عليه الرحمه در باب هشتم گلستان در انتقاد از آنها گفته؛ «قبحه‌ي پير از نابکاري چه  
كند که توبه نکند و شحننه‌ي معزول از مردم آزاری» (سعدی، ۱۳۷۰: ۲۰۵) و اوحدی  
مراگه‌اي هم سروده است:

شحننه کش باش، دزد خود کشتست  
«گر ترا تیغ حکم در مشتست  
(وحدی، ۱۳۷۵: ۵۳۳).

عبيد هم به جهت ايجاز که از ويزگي‌های سبکی اوست به اين عبارت از رساله  
تعريفات که «الكب الاكبر: شحننه» (عبيد زakanی، ۱۳۸۱: ۱۹۸) بسنده کرده و سگ بزرگ  
خواندن ايشان را برای معرفی آنان کافي دانسته است.

## - عسسان:

عسس «جمع عاسّ است که به معنی شحنه‌ی شب باشد، ولی در فارسی، به هر صورت، بر مفرد اطلاق کنند» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۰/۱۴۰۰۷) (۱۴۰۰۷/۱۰: ۱۳۷۳)

عسسان را که در واقع نگهبانان شب هستند تحت عنوان شبگرد، شبگردان، کوتوال، نوبتی، گزمه، داروغه و شبرو» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱/۱۴۰۰۷) نیز، نامیده‌اند. اینان که مأمور پاسبانی از شهر به هنگام شب بوده اند اگر چه تعدادی از آنان در حفظ امنیت شهرها و دستگیری مجرمان و دزدان شب، بسیار کوشیده‌اند، ولی عده‌ای از آنها نیز، با استفاده از قدرت خود، مردم بی گناه را به بند کشیده و در حق آنها ستم کرده اند تا جایی که عبید برای پرده برداشتن از زورگویی و ستمگری ایشان آورده است:

«عسسى شهرى را به قزوينى دادند. نماز دیگر خواجه‌یی را بگرفت که من عسسم و ترا به زندان باید بدن. گفت: عسس به روز کسی را نگیرد. گفت: شب ترا کجا یابم؟ مردم در میان آمدند، و او را منع کردند. گفت: سهل است؛ اگر کاری داری حالی با تو بسازیم اما ضمانتی بده که شب پیش من آیی. (عبید زakanی، ۱۳۸۷: ۱۳۸ و ۱۳۹) (۱۳۸۷: ۲۰۰) و نیز، در غارتگری و باج گیری آنان گفته است:

«العسس: آن که شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد. (عبید، ۱۳۸۷: ۲۰۰)

## نتیجه

خلاصه سخن این که نهاد حکومتی در عصر عبید به استناد آثار وی به طور کامل بیمار و فاسد، و سازمان اداری منحط و ناسالم بوده، زیرا؛ - سلاطین و امرا جاهل، ستمگر، مدیحه پسند، چالوس پرور، خودکامه، غاصب، متکبر، سفاک، حریص، کامجو، ریاکار، متظاهر به دینداری و آلوده به انحرافات اخلاقی

بوده‌اند.

- وزرا ظالمانه عمل می‌کرده‌اند.

- حاجبان بی ایمان بوده‌اند.

نديمان مطابق ميل امرا رفتار کرده و بر طبق مراد آنها سخن مي گفته‌اند.

- ايچيان غارت گر بوده‌اند.

- صاحبان ديوان رضايت خدا را فراموش کرده، در حق زيردستان و مردم مظلوم ستم می‌کرده‌اند.

- مستوفيان به عنوان شريک دزد و رفيق قافله عمل می‌کرها‌ند.

- بتکچيان شغال صفت بوده‌اند.

- قاضيان در مقام قضاوت رفتار ظالمانه داشته، علم و انصاف خود را به کوزه‌اي روغن می‌فروخته‌اند.

- نايان، زورگو و ستمگر بوده، از مقام خود سوء استفاده می‌کرده‌اند.

- حاكمان اوقف نا انصاف بوده‌اند.

- محتسبان سخت گير، ظاهر فريب، اهل تزوير و آلوده به انحرافات اخلاقى بوده‌اند.

- عوانان مظهر ظلم و ستم و گدائي و سالوسى بوده‌اند.

- عسسان راه زنى و باج گيري را پيشه خود ساخته و شحنگان رفتار تند و بي رحمانه‌اي با مردم داشته‌اند.

ناگفته نماند که همه‌ي اين اعمال رشت و رفتارهای تند و غاصبانه نظير جاهليت، خودکامگي، انحطاط اخلاقى، دزدى و غارتگري ريشه در تداوم استيلا و حکومت بيگانگان ببابانگرد و صحرانشينان بي تمدن بر مردم متمنان اما شکست خورده ايران داشته است.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلدون(۱۳۵۲) مقدمه‌ی ابن خلدون، ترجمه‌ی محمد پروین گتابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم
۳. اقبال آشتیانی، عباس(۱۳۶۵) تاریخ مغول، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم
۴. انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، انتشارات طهوری، چاپ اول، ۱۳۵۵
۵. اوحدی، رکن الدین(۱۳۷۵) کلیات اوحدی اصفهانی (اوحدی مراغی)، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم
۶. پارسا نسب، محمد(۱۳۸۷) جامعه شناسی ادبیات فارسی، انتشارات سمت، چاپ اول
۷. حافظ شیرازی(۱۳۷۲) دیوان حافظ، به تصحیح علامه فروزنی و قاسم غنی، انتشارات نگاه، چاپ اول
۸. حلبي، على اصغر(۱۳۸۴) زاكاني نامه، انتشارات زوار، چاپ اول
۹. خواندمیر(۲۵۳۵) دستورالوزراء، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات اقبال، چاپ دوم
۱۰. دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب(۱۳۸۳) انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم
۱۱. دهخدا، على اکبر(۱۳۶۳) امثال و حکم، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم
۱۲. دهخدا، على اکبر(۱۳۷۳) لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول
۱۳. راوندی، مرتضی(۱۳۶۷) تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم
۱۴. روح الامینی، محمود(۱۳۷۵) نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، انتشارات آگه، چاپ اول
۱۵. سعدی(۱۳۷۰) کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، انتشارات فروغی، چاپ پنجم

۱۶. شریک امین، شمس (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران، چاپ اول
۱۷. شعبانی، رضا (۱۳۷۱) مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس، چاپ دوم
۱۸. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۷۴) اخلاق الاشراف، به تصحیح و توضیح علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ اول
۱۹. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۸۷) رساله‌ی دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صد پند و نوادر الامثال، به تصحیح و ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم
۲۰. عبید زاکانی، عبیدالله (۱۳۸۴) کلیات عبید زاکانی، به تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه پرویز اتابکی، انتشارات زوار، چاپ چهارم
۲۱. غزالی، امام محمد (۱۳۷۰) کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، انتشارات گنجینه، چاپ اول
۲۲. غنی، قاسم (۱۳۸۳) تاریخ عصر حفاظ، انتشارات زوار، چاپ نهم
۲۳. ماهیار، عباس (۱۳۸۵) شرح مشکلات خاقانی، دفتر پنجم، گنجینه اسرار، انتشارات جام گل، چاپ اول
۲۴. معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم
۲۵. مولوی، مثنوی معنوی (۱۳۸۳) به سعی و اهتمام رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ پانزدهم
۲۶. میراحمدی، مریم (۱۳۶۸) نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۲۷. نسوی، محمدبن احمد بن علی (۱۳۸۴) سیرت جلال الدین منکربنی، به کوشش مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
۲۸. نظام الملک طوسی (۱۳۴۸) سیاست نامه، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی، چاپ اول

